

حوض نقاشی

یک فیلم ضعیف دیگر در جشنواره مسنال که باز هم براساس یک طرح یک سطرپی بدون قفه و داستان و ماجرای قابل ذکری، در حد یک فیلم سینمایی بلندکش آمده است. داستان فرزند یک زوج عقب افتاده که ناگهان در ۹۰سالگی خوابنما شده، خانواده خود را ترک می کند، به خانه خانم زلفش پنهان می برد و پس از مدتی هم باز می گردد. همین!

اینکه چرا این سرپرده، خانواده اش

ا ترک می کند، اصلا پس زمینه‌های زندگی او و مادر و پدر درخشان افتاده‌اش چیست، در خانواده خاتم ناظم با چه سلسلهی مواجه می‌شود و چه عوامل تراژدیکی باعث می‌شود تا وی دوباره به خانواده خود برگردد، گویا اساسا همینی برای فیلمساز نداشتی یا حوصله پرداخت به آنها را پیدا نکرده و یسا اینکه اصلا مخاطبش را در حد آن اندازه ندانسته باشی!

قصه «حوض نقاشی» از شروع و شکل‌گیری خود تا انتها، از کوچک ترین کنش و واکنش و فرار و تشبیه‌های دراماتیکی بهره‌یافته بود و از طرف دیگر به فیلم‌های خاصیت و خنثی شبه روشنفکری تنه می‌زد این تفاوت که به سیاق فیلم‌های قبلی تهیه‌کننده‌اش، باز هم ملو از شعر و شاعر است. انگار شرط و شروط ایی جنبان تهیه‌کننده برای ساخت فیلم با این‌چندکنش شعر و شعارهای پس مانده و کینه‌ا از تریبون فیلم یاد شده ست. غافل از آن که واقعا سینما جای شعر و شاعر نیست ولی متأسفانه این سینمای

نگاهی به سی و یکمین جشنواره فیلم فجر (۶)

عقب افتاده باش تا کامروا شوی!

■ **سعید مستغاثی**

شبه روشنفکری با آن همه ادعا و سر و صدا و قیل و قال، دامن بر طبل شاعر و جیغ و داد می‌کوبد. مثل همین «حوض نقاشی» که مقوله تحریم و اثر گذاری آن بر مردم را اسنکار توی بوق حمام عمومی داد می‌زند و دست آخر هم گویا راضی نمی‌شود و برای محکم کاری و شیر فهم کردن مخاطب، از زبان فروشنده بقالی فریاد می‌زند که این تحریم‌ها بیشتر از همه، مردم را تحت تاثیر می‌دهد! و شخصیت اصلی داستان هم مدام قیمت شیر را تکرار می‌کند!

واقعا توقع نیست که فیلمساز در کنش و واکنش و فرار و تشبیه‌های دراماتیکی بهره‌یافته بود و از طرف دیگر به فیلم‌های خاصیت و خنثی شبه روشنفکری تنه می‌زد این تفاوت که به سیاق فیلم‌های قبلی تهیه‌کننده‌اش، باز هم ملو از شعر و شاعر است. انگار شرط و شروط ایی جنبان تهیه‌کننده برای ساخت فیلم با این‌چندکنش شعر و شعارهای پس مانده و کینه‌ا از تریبون فیلم یاد شده ست. غافل از آن که واقعا سینما جای شعر و شاعر نیست ولی متأسفانه این سینمای

کدام شبکه بزنیم...؟

روزگاری تعداد شبکه‌های تلویزیونی به بیش از عدد دو نمی‌رسید. تا آنکه در سال ۱۳۷۲ شبکه سه با رویکردی جدید راه‌اندازی شد تا فصلی جدید بر تاسیس و راه‌اندازی شبکه‌های تلویزیونی در ایران را شاهد باشیم.

این در صورتی است که هم‌اکنون تعداد شبکه‌های تلویزیونی در سطح ملی به عدد ۲۰ رسیده است.

در سال‌های اخیر با هجوم سنگینی که از سوی شبکه‌های ماهواره‌ای مواجه هستیم، مسئولان صدا و سیما تصمیم گرفتند تا با سیاست افزایش تعداد شبکه‌های تلویزیونی شاید بتوانند در میدان رقابت با شبکه‌های ماهواره‌ای قضا را به نفع خود تغییر دهند؛ خصوصا آنکه به بازار آمدن



دستگاههای گیرنده دیجیتال کمک شایانی در این راه به آنها کرد.

اما سؤالی که طرح می‌شود این است؛ تنها به صرف افزایش شبکه‌های تلویزیونی کار را باید تمام شده دانست یا باید در کنار این اتفاق مهم برنامه‌ها و سیاست‌های تکمیلی دیگری را چاراندیشی کرد تا در فضای رسانه‌ای حرفی برای گفتن داشته باشیم؟

بدیهی است؛ افزایش تعداد کانال‌های تلویزیونی در صورتی مفید است که از نظر محتوا نیز مخاطبان داخل و خارج از کشور هر بار که به شبکه‌های تلویزیونی ایران اعتماد می‌کنند از نظر فکری و فرهنگی نیز شاهد برپاری برنامه‌های تلویزیون باشند.اما متأسفانه، با نگاهی گذرا به برنامه‌های شبکه‌های تازه تاسیس شاهد خلایقیت رسانه‌ای لازم در آن‌ها، نیستیم، مسئولان صدا و سیما تعریف‌شان از نوآوری، پخش فیلم‌ها و سریال‌های تکراری در این شبکه‌ها است.

هر چند استدلال متولیان صدا و سیما در نوع خود جالب است؛ آنها معتقد هستند پخش این سریال‌ها علاوه بر یادآوری نوستالژی‌های ایام گذشته،بهنانه‌ای می‌شود تا برخی از بینندگانی که قبلاً این سریال‌ها را ندیده بودند، دوباره فرصت تماشای آن‌ها را بیابند.

البته بیان این‌گونه استدلال‌ها، حکایت از آن دارد که مسئولان صداوسیما صرفا به فکر پرکردن ساعات پخش شبکه‌های مذکور هستند.

درصورتی که فلسفه خیلی از این شبکه‌ها از جمله شبکه «آی فیلم» تبلیغ و ترویج فرهنگ و ارزش‌های انقلاب اسلامی در کشورهای عربی تعریف شده است، درحالی که شاهد پخش تکرار سریال‌هایی در این شبکه هستیم که در برخی موارد به دلایل محتوایی برای پخش در جامعه ایرانی لازم را ندارد چه برسد برای پخش مجدد در جامعه کشورهای عرب زبان که قرار است الگوی مناسب از ایران اسلامی را دریافت کنند.

این درحالی است که در عرصه ترویج سبک زندگی ایرانی- اسلامی در فضای عمومی کشور و از سوی دیگر در سطح منطقه با رشد فزاینده جریان بیداری اسلامی در بین کشورهای اسلامی مواجه هستیم، حضور فعال تلویزیون به عنوان بازوی رسانه‌ای نظام اسلامی با رویکردهای اطلاع‌رسانی و تبیین مفاهیم ضروری به‌منظر می‌رسد.

بدون تردید برگ برنده ملت ایران در مقابله با تهاجم فرهنگی غرب اتکا به فرهنگ غنی ایرانی- اسلامی است، شاید از لحاظ امکانات سخت‌افزاری نتوان با شبکه‌های ماهواره‌ای رقابت کرد اما ازنظر هویت و باورهای فرهنگی و دینی مفاهیم برپاری داریم که درصورتی که با خلایقیت و ذوق هنری به تصویر کشیده شود باید شاهد ورشکستگی شبکه‌های ماهواره‌ای باشیم.

از سوی دیگر جریان بیداری اسلامی که نشأت گرفته از امواج خروشان انقلاب اسلامی ایران است باتوجه به اینکه نظام سلطه درصد آن است تا امواج بیداری اسلامی در جهان اسلام را به بهانه‌های گوناگون سرکوب و یا منحرف کند، حضور صداوسیما ی برصلاطت در این حوزه را می‌طلبد که البته هرچند در این زمینه با راه‌اندازی شبکه‌های خبری متنوع تا حدودی توانسته‌اند در سطح فضای رسانه‌ای بین‌المللی و منطقه‌ای اعتماد مخاطبان خود را جلب کنند اما تا رسیدن به ایدل‌آل‌ها راه درازی را در پیش دارند.

با این اوصاف باتوجه به اینکه در عصر حاضر نظام سلطه ترجیح می‌دهد قبل از آنکه دست به قبضه اسلحه ببرد به واسطه امواج ماهواره‌ای افکار یک جامعه را بمباران تبلیغاتی کند، رسالت صداوسیما به عنوان اولین سنگر در این نبرد نابرابر بیش از پیش با اهمیت‌تر نشان می‌دهد، و فتح واقعی در این نبرد از سوی مسئولان امر تنها زمانی اتفاق می‌افتد که به داشته‌های هویتی خود اعتماد کنیم که در غیر این صورت اعتماد به نسخه‌های نخنما شده سرمایه‌داری غرب حکایت فردی است که با گلوله‌های مشتقی به میدان دول می‌رود.

■ **مهدی تیماجی**



است که دوربین توسط بالگردهای کوچک کنترل شونده از صحنه بازی سرخوشانه پدر و مادر و فرزند آرام آرام دور شده و بعد در یک چرخش ۹۰ درجه مکانیکی به بالا (مثل حرکت دوربین‌های راهنمایی و رانندگی در سطح شهر!) کلیت شهر را زیر پوشش خود قرار می‌دهد به این معنا که اگر می‌خواهید شرایط سخت و طاقت‌فرسای امروز جامعه را تحمل کنید (تا مثل همسر خانم ناظم سرخوش خود از دیگر افراد و حتی وسایل بازی را ببورید و در آستانه خودکشی قرار نگیرید) باید مثل قهرمان‌های این فیلم با عقب افتاده ذهنی باشید و یا خود را به بی‌خیالی بسپارید! این هم پیام اخلاقی جنبان تهیه‌کننده!

هیبن دخترها فریاد نمی‌زند
بازنده در دقایق پایانی
یکی از قوی‌ترین فیلم‌های بورن درخنده، فیلمساز دغدغه‌مند سینمای ایران که در آثار گذشته‌اش نیز همواره به آدم‌های فراموش شده و در حاشیه قرار گرفته جامعه نگاه داشته و دارد. «هیسا دخترها فریاد نمی‌زند» یک

حفظ کانون‌های گرم خانواده‌ها و تعمیق پیوندهای خانواده و فراتر از آن یعنی یک خاندان و خویشاوندان، از ضروری‌ترین اولویت‌های امروز جامعه است. چرا که جامعه موفق و پویا زیر سایه تحکیم نهاد خانواده و عمیق‌ترشدن روابط خانوادگی به دست می‌آید.

هم اکنون برنامه‌های خانواده محور زیادی از شبکه‌های مختلف سیما پخش می‌شوند که هر کدام از یک زاویه به موضوع خانواده و چالش‌های آن می‌پردازند. یکی از زیر-ترین و پرطرفداران ترین بخش‌های سینمای خانواده امروزی، بخش «دستپخت ماما» است که واقعا شیرین و دوست‌داشتنی است! در واقع در این برنامه، آشپزی مادر خانه بهانه‌ای شده‌است برای نشان دادن همدلی و عشق و صمیمیت در یک خانواده. خانواده‌هایی که هر کدام به درخواست خودشان و با معرفی قبلی، مشتاق تعمیم یکرنگی و یکدست‌سای کانون‌های پسر از مهر خود هستند و در هر قسمت هم به سبب تنوع شرکت‌کنندگان شاهد زیبایی‌های جدیدی هستیم. حضور روانشناسان و کارشناسان برای گفت و گوهای علمی و مشاوره‌ای پیرامون چالش‌های اصلی و دغدغه‌های مهم خانواده‌ها از دیگر بخش‌های برنامه است که به خوبی و با زبان عامیانه توانسته است نکات مهم روانشناسی و کاربردی برای مدیریت و تعامل هر چه بهتر با اعضای خانه در اختیار مخاطبین

گذشت زمان و تورق روزگار، تغییرات زیادی را در این برنامه ایجاد کرده‌است که البته نسبت به گذشته هم ریشم تندتر و شاداب‌تری پیدا کرده و هم در کل

معرفی فیلم «آرگو» به عنوان بهترین فیلم اسنکار ۲۰۱۳، یکی از مهم ترین وقایع سینمایی جهان درسال‌های اخیر محسوب می‌شود. اگرچه اسنکار، به خاطر درغلتیدن در ورطه تکرار و ابتذال و سیاست‌زدگی، اعتبار و ارزش قابل توجهی ندارد، اما این آئین آمریکایی را محل توجه و بحث کارشناسان و سینماگران در سراسر جهان کرده‌است. به همین بهانه، جلسه نقد فیلم «آرگو» با حضور دکتر مجید شاه‌حسینی و نادر طالب‌زاده در کافه کراسه برگزار شد.

جشنواره‌های بین‌المللی، ابزار جنگ نرم

شادحسینی در ابتدا به افکار همگان بر سیاسی‌بودن این جایزه اشاره کرد و افزود: در این جنگ فرهنگی رقیب مادر اسنکار بر مبنای ارزش‌های هنری و یا سینمایی فیلمی جایزه نمی‌دهد و همین که متوجه شدیم که رقیب ما برای ما نقشه فرهنگی دارد و اصلا هم شوخی‌بردار نیست به نظر اتفاق خوبی افتاده‌است که درپروازترین انسان‌ها هم بالاخره متوجه شدند جشنواره‌های بین‌المللی ابزارهای مدیریت فرهنگی هستند که عنوان ابزار جنگ نرم استفاده می‌شوند و رسانه‌هایی برای القای فکر نه ارزشیابی‌عقلانه ارزش‌های هنری و سینمایی.

وی در پاسخ به کسانی که فقط جایزه اسمال را سیاسی می‌دانند گفت: از بدو تاسیس اسنکار تا امروز منظر رسانه‌ای در این جشنواره لحاظ شده‌است و در دنیایی که با پیام فیلم کار دارد ناگزیریم که منظر تحلیلمان،

است ولی در این فیلم شق‌القدر و حمله‌ها بسازد. یعنی شکستی اتفاق افتاده‌است چند آمریکایی سعی در جبران آن شکست و تبدیل شکست به پیروزی دارند. در فیلم‌های دیگری که از این جنس ساخته شده باز هم اتفاقی افتاده است ولی در این فیلم شق‌القدر و

کلیشه‌ای و غیرضروری سبک فیلم‌های «می‌خواهم زنده بمانم» (چه از نوع ایرانی یا خارجی‌اش) می‌شود که اصلا با ساختار روایی و سینمایی فیلم هماهنگ نیست و همچون وصله‌ای ناسج به آن آویزان می‌شود. از این پس است که گویا همه آن نخبه‌ای که فیلمساز رسته بود، پنبه می‌شود و درخت برپاری را که تا آن لحظه رشد داده بود را خود با تیر به جنش می‌افتاند تا از بی‌نق نماینده قصه به یک ورطه نخنما شده و با تعلیقات سطحی می‌غلند و اقرارط در روایت موازی، تماشگر بی‌گیر را به یاد برخی فیلم‌فارسی‌های قدیم در کتاب‌های سریع بین چهره آدم‌ها می‌اندازد!

منطق داستانی که بر سراسر فیلم حاکم بود، خراب شده و شخصیت مظلوم اما محکم زن قربانی به یک انسان ترسوی گناهکار بدل شده، کاراکتر همدرد و فهمید بازپرس پرونده به آدمی بریده و بالاخره وکیل شجاع و منطقی هم به فردی دست و پا چلفتی و سرزبرگ بدل می‌گردد. حتی در این بخش، بازی‌هایزیر دست می‌رود و ایفای نقش‌های قابل ملاحظه طراطیایی و میرلا زارعی به بازی‌های اغراق شده فیلم‌فارسی می‌رسد.

و از همه مهتر اینکه تا همین ۱۰- ۱۵ دقیقه پایانی، فیلم نسبت به حکم قصاص لاقط موضع منفی نداشت و حتی در صحنه قصاص مراد به عنوان عنصر تپهکاری که باعث آزار جنسی ۲۷ ساله دختر بچه شده بود، برای نخستین بار سینمای ایران تصویری از مایه حیات و حکم قرآنی قصاص ارائه می‌دهد و مرگ مراد خود به خود موجب حیات و زندگی

محورهایی همچون دستگیری

فامیل و اقدام از یکدیگر در مسائل اقتصادی ومالی می‌تواند در جهت این اصل مهم دینی واسلامی گام بزرگی بردارد. در اسلام تاکید شده است که برای کمک و یا دستگیری از خویشاوندان و بستگان و نزدیکان شروع شود و همین مسئله می‌تواند یک موضوع برای سیمای خانواده باشد. با تهیه گزارش‌های فراوان هم مشاوره‌های راهبردی برای برخورد صحیح و منطقی با چالش‌های موجود در خانواده با هدف حفظ و تحکیم پایه‌های خانواده و نهایتا تعالی و شگوفایی و اعتلای جامعه.

اما بند نیست در برنامه سینمای خانواده که با تغییرات سال‌های اخیر خیلی جذاب‌تر و پرمخاطب‌تر هم شده، موضوعات و محورهای جدیدی اضافه شود و مورد توجه قرار گیرد.

فرهنگ خانواده‌ها و به همبستگی خانواده‌ها و نهایتا همبستگی ملی هم کمک زیادی کرد. فرهنگ فامیل‌گرایی و تعاون درخانواده و فامیل یک راهبرد بسیار کلیدی برای حل بسیاری از مشکلات اقتصادی مردم است و از طریق رسانه ملی و خصوصا برنامه‌های برپیننده‌ای همچون سیمای خانواده می‌توان به آن موارد زیادی هستند که در یک فامیل تعاونی‌هایی با محوریت افراد غنی‌تر تشکیل شده و از قبل آن حتی یک نفر بیکاری یک نفر گرفتار شدید پیدا نمی‌شود و این نمونه‌ها می‌توانند از طریق سیمای خانواده شناسایی و معرفی و الگوسازی شوند.

■ **مریم کبیریان**
دهکردی

مباحثه مجید شاه‌حسینی و نادرطالب‌زاده درباره «آرگو»

آمریکا از شکست‌هایش حماسه می‌سازد



اوج پیروزی را در گریختن از ایران می‌بیند. یعنی آمریکا به این سطح رسیده‌است که همه شکست‌هایش از جمله شکست در طیس و… را پذیرفته است و می‌خواهد در این فیلم بگوید که این شش نفر از ایران نداشتند. ۴۰ درصد آخر فیلم همین طور که خود سازنده فیلم هم اشاره کرده دروغ است. در اول این فیلم می‌نویسند که این فیلم براساس یک داستان واقعی است و چند دقیقه اول فیلم به پخش راش‌های مستند می‌پردازد تا واقعی بودن این داستان برای مردم باورپذیر شود.

عیار اسنکار

می‌تواند صرفاً یک واقعیت خنثی باشد. فقط نگاهی مختصر به اسنکار و روند برگزاری و اجرای آن و به ویژه انتخاب فیلم‌های برگزیده و برتر در سالیان اخیر، مانند «خنترانی پادشاه»، «گنجه رنج» و همین آخری «آرگو»، نشان از علاقه و گرایش خاص متولیان و دست‌اندرکاران این رویداد است. از آنجا که هنر بیش از هر واقعیت اجتماعی دیگری ضرورت تاریخی (زمانی و مکانی) پیروی می‌کند و در واقع آنچه در دیگر سطوح اجتماعی پنهان می‌شود یا ناگفته می‌ماند، در نهایت در هنر آشکار می‌شود. به بیان دیگر هنر و تاریخ هر دو یک کار می‌کنند و آن روایت وقایع به سبک و سیاق موردنظر است. به همین دلیل هنر هنر در رویدادهای هنری مانند جشنواره‌های فیلم و موسیقی و برای مثال رویدادهایی نظیر گلدن کلوب، گرمی، امی اسنکار در ایالات متحده، در گام نخست حتی در شیوه اجراء، انتخاب آثار و ابعاد رسانه‌ای خود نمایانگر ساز و کار هم نظری و هم سویی با دیگر ضرورت‌ها و اقتضات جامعه یا جوامعی است که متولیان این رویداده‌ها محسوب می‌شوند.

اما در ایالات متحده، در پدیده خاص معاصر به نام اسنکار، شاید بیش از هر مقوله اجتماعی یا هر پدیده چند لایه سیاسی- اقتصادی و بسا هنری بتوان ردپا و نشانه‌های جهان فکری و سیاسی ایالات متحده و فرهنگ آمریکایی را مشاهده کرد. مدل‌های مختلف از مو و ناخن و آرایش سر



دست‌کم در یکی از لایه‌های فرمی یا معنایی- درنهایت مضمون و محتوای کلی روایت را تأیید کرده، با آن هم نظری می‌کند. و این هدف عمده- نه تنها در ابعاد تجاری و اقتصادی که فراتر از آن در تمام ابعاد نظری و از جمله تا روزنامه‌های حزبی، خود سالن کداک، هالیوود، و حتی لس‌آنجلس پیرامون آن، مجری برنامه و اهداءکنندگان جوایز و همه و همه.

در واقع سینما یا صنعت فیلم و به بیان بهتر هالیوود و اصولا خود لس‌آنجلس برای آمریکا معنایی دیگر دارد. معنایی جدا از سینما به منزله یک هنر، که سینما به مثابه یک دستگاه تبلیغات، یک ابزار جریان‌ساز در روایت‌انموده و وقایع یا به اصطلاح بودریار «بر واقعیت» به عبارت دیگر سینما و رویدادهایی نظیر اسنکار، برای ایالات متحده و جهان فکری- فرهنگی آمریکا چیزی است همسان با

دیسک‌وهای پسر زرق و برق و کارنوه‌های بی در و پیکر برای نگزاس و لاس‌وگاس، برج‌های تجارت جهانی و دیگر آسمان‌خراش‌های غول پیکر برای(۱) نیویورک، لنگرگاه‌های تجاری با سواحل توریستی و پل‌های عریض و طویل برای سان فرانسیسکو و … و به تعبیری هر آنچه و انموده‌های غلو شده و اغراق‌آمیز است از روایت‌هایی که به همان میزان که سعی می‌کنند واقعی باشند، به همان میزان نیز در تحریف آن برای تبلیغ و سلطه هر چه بیشتر در روند رسانه‌ای ملی تمب کنند، و معمولا مخاطبانی محدود، ولی زنده و حرفه‌ای‌تری دارند. و رسانه‌های گرم برعکس، کشتی سوسیه با مخاطب دارند، دست‌کم چند لایه فرمی یا بعضا محتوایی دارند و به همین علت اشتراک مخاطب را دست‌کم در یکی از لایه‌ها طلب می‌مایند. در نتیجه مخاطبانی بیشتر، ولی معمولی و فاقد تخصص را جلب می‌مایند.

■ **حمیدی**

بی‌نوش:

۱- پل‌های گلدن گیبت و بی‌برجی‌از بزرگ‌ترین و طولانی‌ترین پل‌های معلق دنیا محسوب می‌شوند.
۲- مارشال مک لوهان، پدر مطالعات رسانه‌ای، در دسته‌بندی رسانه‌ها آن‌ها را در دو گروه عمده رسانه‌های سرد مانند رادیو و کتاب، و رسانه‌های گرم مانند تلویزیون و مجلات دسته‌بندی می‌کند. تفاوت عمده این دو گروه در این است که رسانه‌های سرد کشتی یک طرفه با مخاطب دارند، عمدتا تک لایه‌اند و از این رو اشتراک مخاطب در روند رسانه‌ای ملی تمب کنند، و معمولا مخاطبانی محدود، ولی زنده و حرفه‌ای‌تری دارند. و رسانه‌های گرم برعکس، کشتی سوسیه با مخاطب دارند، دست‌کم چند لایه فرمی یا بعضا محتوایی دارند و به همین علت اشتراک مخاطب را دست‌کم در یکی از لایه‌ها طلب می‌مایند. در نتیجه مخاطبانی بیشتر، ولی معمولی و فاقد تخصص را جلب می‌مایند.



رسانه‌ای بودنش می‌دانند. تنها در ایران است که بعضی از سینماگران شبه روشنفکر می‌گویند هنر یعنی آرت و پیام خاصی نباید در آن باشد!

این کارها و این پروپاگانداگری یک جور هنر است. حتی یک سفارش را هم می‌توان دچار تلاویش هنری کرد. آنها با رسانه تعارف ندارند و جایی که قرار است هنر وارد کار شود و سفارش بگیرد می‌گیرد و اگر حیثیت جشنواره هم زیر سوال رفت برایشان مهم نیست!اسنکار اسنکار طوری ساخته شده که حرف آمریکا را بزند و اسنکار برای اغفای افکار عمومی در مدیوم سینما راه‌اندازی شده است. آنجا مثل ایران نیست که فیلم‌های سفارش‌های ورودی‌های جدید برای کارآموزی انجام دهند. ما به جرات ممایشات پروژه بین افراد توزیع می‌کنیم و سفارش می‌دهیم نه برای منافع کشور.

خبرنگاری از طالب‌زاده پرسید که چطور پس در همین اسنکار مایکل مور هم جایزه می‌گیرد؟ طالب‌زاده در جواب گفت: از پشت صحنه‌ها و از جاهایی که درگیری‌هایی ایجاد شده که این فیلم برای قفسازی ساخته شد. چند فیلم درباره منقخر شدن هالیوود دولقو ساخته شد. فیلم «۳۰۰» که در سال ۲۰۰۶ به خاطر ماجراجویی‌های بوش ساخته شد. چون ممکن بود بین ایران و آمریکا فستیوال‌ها برگزار شود که این فیلم برای قفسازی ساخته شد. ■ **احسان ظهوری**